فهرست مطالب

[بررسی ادله سوء ظن 2](#_Toc531859370)

[ادله قرآنی 2](#_Toc531859371)

[1. آیه 11 سوره نور 2](#_Toc531859372)

[بیان نکات آیه 3](#_Toc531859373)

[نکته اول: ادات تحضیض 3](#_Toc531859374)

[دلالت الزامی ادات تحضیض 3](#_Toc531859375)

[نکته دوم: التفات در آیه از خطاب به غیبت 4](#_Toc531859376)

[نکته سوم: وصف مشعر بر علیت 5](#_Toc531859377)

[نکته چهارم: شمول خطاب نسبت به مؤمنین و مؤمنات 5](#_Toc531859378)

[نکته پنجم: تأکید بر یکپارچگی جامعه ایمانی 5](#_Toc531859379)

[نکته ششم: ظن، محور بحث در آیه 6](#_Toc531859380)

[معانی ظن 6](#_Toc531859381)

[احتمالات ظن در آیه مورد بحث 7](#_Toc531859382)

[نکته هفتم: متعلق امر و نهی در اکتساب و اجتناب ظن 8](#_Toc531859383)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی /مقدمات

# اشاره

# بررسی ادله سوء ظن

بحث حسن ظن و سوءظن را با ترکیب با آیات و بعد روایاتی که در این زمینه هست، آغاز می‌کنیم، بعضی از مباحث اساسی و کلان و کلیدی هست که به‌تدریج در ذیل ادله و بعضی از جمع‌بندی‌ها ذکر می‌کنیم.

# ادله قرآنی

## 1. آیه 11 سوره نور

بحث را از آیه 11 سوره نور آغاز کردیم، آیه 11 سوره نور در مورد قصه افک هست که تهمتی به یکی از زن‌های پیامبر وارد شد و کسانی آن را شایع کردند و انتشار پیدا کرد، منافقینی آن را اشاعه می‌دادند و این آیات سوره نور نازل شد، حدود هفت هشت تا ده آیه درباره این مسئله است، از **﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ﴾**، کسانی که به این شایعه دامن زدند و آن را نشر دادند، آن‌ها از درون خود شما بودند که جمعی از منافقین بودند و در ادامه درآیات به‌شدت با این پدیده نشر شایعاتی از این قبیل و گسترش سوءظن به یکدیگر در این فضا برخورد کردند، آخر به اینجا می‌رسد که؛ **﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ﴾**[[1]](#footnote-1)، همه‌اش پیرامون قصه شایعه و تهمتی بود که توسط منافقین به آن دامن زده شد و منتشر شد.

آنچه در اینجا ما از مجموعه آیات مورد استشهاد خاص است، آیه 12 سوره نور است؛ **﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ﴾**، چرا وقتی آن را شنیدند و شنیدید، مسلمانان و مؤمنان و زن‌ها و مردان مؤمن گمان نیک نبردند و مقابله نکردند که بگویند این افک و تهمت است، چرا در برابر این شایعه تسلیم شدند و ظن سوء بردند، درحالی‌که می‌بایستی مقابل این موجه شایعه و افکی که منتشر شده بود، ایستادگی می‌کردند، البته آن آیه به‌تنهایی یک قانون کلی را بیان می‌کند.

به همان شکلی که درآیات وارد می‌شویم، به ترتیب جهاتی از بحث در این آیات است که آن‌ها را متعرض می‌شویم.

## بیان نکات آیه

## نکته اول: ادات تحضیض

اولین نکته در آیه «لولا» است، در آیه نفر هم راجع به این آیه بحث کردیم، «لولا» از ادات تحضیض است، گاهی هم برای توبیخ به کار می‌رود، نکته اصولی که وجود دارد این است که این تحضیض و ترغیبی که در این کلمه «لولا» هست، طبعاً مفید حکم شرعی است.

وقتی در کلام مولا بیاید که بگوید: **﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾**[[2]](#footnote-2)، **﴿لَّوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ﴾**[[3]](#footnote-3) و امثالهم - معمولاً می‌گویند لولا وارد بر افعال هم می‌شود – این کلمه‌ای که ابتدا مرکب از لو و لا بوده است، بعد یک ترکیب اندماجی پیدا کرده است و به شکل یک کلمه درآمده و معنای تحضیض و برانگیختن را دارد.

این لولا وقتی در کلام مولا به کار می‌رود، طبعاً مشتمل بر بعث و حکم است، بعید نیست، بلکه بسیار قریب است که بگوییم این دلالت بر وجوب و الزام می‌کند، اگر نگوییم از امر آکد است، لااقل در رتبه امرونهی مفید الزام است، در آیه **﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾**گفته شده است و معمولاً این مسئله را قبول دارند که لولا و ادات تحضیضی که در زبان عربی وجود دارد، مثل لولا، هلّا و امثالهم.

### دلالت الزامی ادات تحضیض

سؤال اصول که راجع به ادات تحضیض وجود دارد این است که؛ آیا مفید وجوب هستند یا خیر؟ پاسخ این است که این‌ها مفید الزام هستند و حتی ممکن است کسی بگوید که الزام مستفاد از ادات تحضیض از امر هم قوی‌تر است.

اگر هم کسی آکدیت را قبول نکند به هر حال اصل وجوب را می رساند. در دلالت امر بر وجوب چند مبنا است، این هم مشمول همان مباحث است.

سؤال: آیه در مقام توبیخ نیست؟

جواب: بله در مقام توبیخ هم هست. گاهی در ادبیات گفته شده که این‌ ادات دو معنا دارد:

1 – گاهی در مقام توبیخ است.

2 – گاهی در مقام تحضیض است.

اما آنجایی هم که تحضیض دارد، همراه با یک توبیخی است، تحضیض آمیخته با نوعی توبیخ است، این هم موجب تأکد آن بعثش می‌شود.

**﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾** یعنی چرا این کار را نکردند، یعنی باید این کار را بکنند، منتها این کار را بکنید، همراه با یک اعتراض است، چرا این کار را نمی‌کنند؟ پس باید انجام بدهند، لذا این ادات؛ اداتی هستند که هم برای تحضیض به کار می‌روند و هم برای توبیخ به کار می‌روند، مهم این است که در آنجایی که برای تحضیض به کار می‌روند، یک رگه‌ای توبیخ در آن وجود دارد.

**﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾** بعث به نفر و هجرت می‌کند، همراه با اینکه کسانی که نمی‌روند، مبنای ملامت هستند، به همین دلیل است که آکدیت در بعث و ظهور وجوب در آن پیدا می‌شود، بنابراین ظاهر آیه همان بعث الزامی است.

«إذ سمعتموه» معترضه است، لولا تعلق به ظنّ گرفته است، **﴿لَّوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ﴾**، مثل «لولا نفر»، چرا کوچ نکردند، باید کوچ بکنند، چرا گمان نیک نبردند، یعنی باید گمان نیک ببرند.

## نکته دوم: التفات در آیه از خطاب به غیبت

نکته دوم که جنبه فقهی ندارد، اما جنبه تفسیری دارد این است که؛ یک التفاتی در آیه از خطاب به غیبت شاهد هستیم، معمول مفسرین اشاره کردند که «إذ سمعتموه»، وقتی آن افک را شنیدید، چرا گمان نیک نبردید.

بنابراین نکته دوم این است که شاهد یک التفات از خطاب به غیبت هستیم، می‌گوید: چرا مسلمان‌ها وقتی شنیدند، گمان نیک نبردند، ظاهر اولیه‌اش این‌طور توقع می‌رفت که بگوید: وقتی شنیدید چرا گمان نیک نبردید، اما می‌گوید: وقتی شنیدید چرا گمان نیک نبردند، این التفات است که از خطاب به غیاب رفته است، می‌شود وجوهی برای این التفات ذکر کرد.

مهم‌ترین وجه غیاب این است که می‌خواهد توبیخ را تأکید بکند، توبیخ این‌طور درست می‌شود که اول توجه بکند و بعد روی برگرداند، مقدار توبیخی که در لولا بود، با این التفات آن تأکد پیدا می‌کند.

از اول اگر غیاب باشد، این‌قدر توبیخ مشاهده نمی‌شود، تا آخر هم اگر همه خطاب بود، توبیخ درنمی‌آمد، امکان داشت بگوید: «لولا إذ سمعتموه ظننتم بأنفسکم خیراً»، از این توبیخ زیادی مشاهده نمی‌شود.

اگر هم «لولا إذ سمعوه ظنوا»، هر دو غیاب بود این‌طور توبیخی مشاهده نمی‌شد، بلکه می‌گوید: «لولا إذ سمعتموه ظن المؤمنون».

بنابراین خطاب به غیاب در اینجا ممکن است نکاتی داشته باشد، اما نکته واضحش این است که می‌خواهد تأکید بر آن توبیخ بشود، آن توبیخ را نشان بدهد که روی از شما برگرداندند.

## نکته سوم: وصف مشعر بر علیت

نکته سوم این است که در غیاب هم که آمده است، ظن المسلمون، ظن الناس و امثالهم نیست، بلکه ظن المؤمنون و المؤمنات، یعنی فاعل فعلی که به شکل غایب به کار رفته است، مؤمن است، می‌گویند وصف مشعر به علیت است، می‌خواهد بگوید: چیزی که می‌تواند شمارا از این ظن سوء رها بکند و به ظن نیک هدایت بکند، ایمان است، کسانی که ایمان دارند این توقع از آن‌ها می‌رود، علتش این است که کسانی که به مسئله افک دامن زدند منافقین بودند، عبدالله بن ابی و چند نفر دیگر بودند که به این شایعه دامن زدند، آیه درواقع با این کاربرد التفاتی که انجام شد و در ملتفت إلیه که غائب است، مؤمن فاعل ظن قرار گرفت، برای اینکه دو نکته را می‌خواهد بگوید:

1 – چیزی که می‌تواند منشأ عمل به این فرمان بشود، ایمان است، این مشعر به علیت است.

2 – از منافقین انتظاری نیست، مؤمنین هستند که می‌توانند به این مطلب توجه بکنند.

## نکته چهارم: شمول خطاب نسبت به مؤمنین و مؤمنات

نکته چهارم این است که؛ در اینجا مؤمنین و مؤمنات را آورد، برای تأکید است که این مسئله هم شامل مردان و هم شامل زنان می‌شود، همه افراد باید به این مسئله توجه داشته باشند، این هم تأکیدی را می‌رساند که نسبت به همه شمول دارد.

## نکته پنجم: تأکید بر یکپارچگی جامعه ایمانی

نکته پنجم «بأنفسهم» است، می‌توانست آیه بگوید که؛ «ظن المؤمنون و المؤمنات بالمؤمنین و المؤمنات»، به جای تعابیری که در اینجا متصور است، «بأنفسهم» به کار برده است، علتش این است که می‌خواهد همان اخوت و یکپارچگی جامعه اسلامی و ایمانی را تأکید بکند که اگر ظن سوء یا ظن خیر به دیگر بردید درواقع به خودت برمی‌گردد، همه یکی هستید، همه بر یک کشتی سوار هستید، همان وجهی که در «انفسنا و انفسکم» گفته شده است، قریب به آن در اینجا متصور است، درواقع با کاربرد کلمه انفسهم می‌خواهد بگوید که؛ این جامعه یک پیکر است و تعرض به دیگری درواقع تعرض به خودتان هست، این هم از باب **﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾**[[4]](#footnote-4) است که از مبانی مهم بحث معاشرت ایمانی است.

## نکته ششم: ظن، محور بحث در آیه

نکته ششم کلمه ظن است، این بحث محور است، برای اینکه کل بحث ما با این واژه مرتبط است، راجع به کلمه ظن نکاتی اشاره شده است.

### معانی ظن

ظن از یک منظر دارای این معنای است:

1 – ظن به معنای یقین است، مشترک لفظی است، گاهی ظن به معنای یقین است، **﴿الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ﴾**[[5]](#footnote-5)و امثالهم، در توصیف گروه‌های قوی و مهم مؤمنین می‌گوید که؛ **﴿الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ﴾**، این ظن به معنای احتمال نیست، بلکه به معنی یوقنون است.

بنابراین ظن به معنای یقین به کار می‌رود، درباره مؤمنینی که در سطوح عالی هستند، در برخی از جاها یظنون و در برخی از جاهای دیگر یوقنون ذکر شده است.

2 – معنای دوم در ظن همان چیزی است که در خیلی از اوقات به ذهن می‌آید و آن احتمال راجح دون الیقین و الاطمینان و فوق التساوی است، حد واسط بین یقین و شک است.

3 – معنای سوم؛ معنای عام‌تری است که در مقاییس به معنای دوم ذکر شده است، ظن در مقابل یقین است، یعنی دائره بعد از یقین، احتمال راجح، شک و حتی وهم را هم در بر می‌گیرد.

### احتمالات ظن در آیه مورد بحث

ظنی که در این آیه به کار رفته است به چه معناست؟ در اینجا چند احتمال است:

1 – احتمال اول این است که چرا گمان نیک نبردند، این ظن به معنای یقین است، یعنی انتظار می‌رفت که یقین به‌خوبی داشته باشند، این احتمال خیلی بعید است، خلاف ظاهر است.

گاهی مشترک‌های لفظی داریم که اشتراک لفظی دارد، اما درعین‌حال یک معنا در حالت طبیعی بیشتر تبادر دارد.

معمولاً می‌گوییم اگر معنای حقیقت و مجاز باشد، اصل حقیقت است، اگر مشترک لفظی شد، قرینه معینه می‌خواهد، اما گاهی این‌طور نیست، با اینکه مشترک لفظی است، اما یک معنا اظهر است.

ظن به معنای یقین یک مؤونه زائده‌ای دارد، وجه خاصی می‌خواهد، علی‌رغم اینکه به معنای حقیقی است، در مقایس ذکر شده که لها اصلان، علی‌رغم این مطلب، اما وقتی ظن به شکل متعارف به کار می‌رود، لااقل به خاطر کثرت استعمالش از یقین منصرف است، کسی ذهنش به‌یقین نمی‌رود و آن نیاز به قرینه خاصه دارد، از باب اینکه واقعاً مجاز است یا اینکه مشترک لفظی است، می‌تواند در دو سطح باشد، بنابراین ظن به معنای یقین در اینجا نیست.

ممکن است کسی بگوید: ظن به معنای یقین بار یقین را ندارد، می‌خواهد بگوید که خالص نیست، آن یقین که آن‌چنان خالص نیست را ظن می‌گویند، شاید به‌عکس هم کسی تحلیل بکند.

در قرآن ظن بیشتر به معنای احتمال راجح آمده است، به معنای یقین نیست، در چند مورد به معنای یقین است.

2 – احتمال دیگر؛ ظن به معنای مقابل یقین، مطلق احتمالات مقابل یقین است، این معنا هم بعید است، اینکه بگوید چرا احتمال ولو ضعیف خوبی ندادید، احتمال ضعیف دادن ارزشی ندارد.

بنابراین معنای اول که ظن به معنای یقین باشد، خلاف ظاهر است، معنای دوم هم که ظن به معنای عامی باشد که حتی شک و وهم را هم در بر بگیرد، این هم خلاف ظاهر است، برای اینکه آن زیاد ارزشی ندارد که احتمال موهوم یا متساوی بدهد که این فرد خوب است، این ارزشی ندارد.

چیزی که با این دو نکته‌ای که این دو معنا را نفی می‌کند، تعین پیدا می‌کند، ظنی باشد که به ذهن ما می‌آید، حسن ظن به معنای احتمال راجح دادن است، احتمال راجح دادن نسبت به‌خوبی طرف مقابل است، احتمال بد را به سمت مرجوح بودن ببرد، آن‌ها را ناچیز بگیرد.

به لحاظ لغوی گفتیم سه معنا است:

1 – یقین

2 – احتمال راجح

3 – مطلق احتمال مقابل یقین

گفتیم که معنای دوم که احتمال راجح است موردقبول است، منتهی با القای خصوصیت یا به فحوا، خوب است ظن خیر ببرید و از ظن سوء پرهیز بکنید، به‌طریق‌اولی اگر کسی اطمینان پیدا بکند، آن‌هم ارزش دارد، ولو ازنظر واژه‌ای نمی‌توانیم بگوییم که این واژه هم ظن و هم اطمینان را در بر بگیرد، اگر لغت اجازه می‌داد، معنای چهارم را می‌گفتیم، می‌گفتیم ظن خیر یعنی احتمال راجح به بالا و اطمینان و یقین، اما این‌طور چیزی در لغت نیست.

مگر اینکه بگوییم در هر دو معنا به کار می‌رود، ظن اکثر از معنا می‌شود، اما نیازی به این نیست، برای اینکه این با فحوا و القاء خصوصیت وقتی ظن خیر را می‌گوید، احتمال راجح خیر را ترغیب می‌کند، اطمینان را هم طبعاً ترغیب می‌کند، آن‌هم موردقبول است، درواقع اقلش است.

## نکته هفتم: متعلق امر و نهی در اکتساب و اجتناب ظن

نکته هفتم این است که؛ گاهی ظن در همان معنای حقیقی خود که بحث علم و شناخت است به کار می‌رود، حسن ظن و سوءظن یعنی همان شناخت‌ها، گاهی هم گفته شده که این‌ها به معنای ترتیب آثار آن‌ها می‌آید.

مرحوم علامه در این آیات فرمودند: ظن به‌عنوان یک امر شناختی، این امر اختیاری نیست، لذا اگر امرونهی به پدیده تعلق می‌گیرد، یعنی ترتیب اثر ندهید یا ترتیب اثر بدهید.

آیا همین مفهوم با شکلی که در مفهومش دارد متعلق این خطاب توبیخ و تحضیض است یا اینکه خطاب و توبیخ و تحضیض روی خود امر روانی و درونی سوار نشده است، بلکه بر آثار و ترتیب آثار دادنش سوار شده است؟

اصل موضوعیت است، اصلی که جزء چندین اصل پایه اجتهاد است، اصالة الموضوعیه است، یعنی هر عنوانی که در دلیل می‌آید، اصل این است که خودش است و خود آن عنوان متعلق خطاب است، امرونهی و بعث زجر به خود آن تعلق می‌گیرد، این اصالة الموضوعیه به‌عنوان یک اصل عقلایی در الفاظ است.

اینکه ما از آن موضوعیت عبور بکنیم و بگوییم این اشاره‌ای به چیز دیگری است، عنوان مشیر است، وصف مشیر است یا اینکه بگوییم یک‌چیزی محذوف است، وصف مشیر می‌گوییم نمی‌شود.

همین‌طور اصل این است که چیزی مقدر و محذوف نیست، این هم اصل دیگری است.

بنابراین اصالة الموضوعیه، اصالة عدم التقدیر، اصالة عدم الحذف، همه این‌ها می‌گوید: خطاب روی خود پدیده روانی و روحی و شناختی آمده است، احتمال راجح دادن، گمان نیک به دیگران بردن، بدی را مرجوح دانستن و کنار زدن، این اصل است، اما اینکه احتمال دوم ببریم، بگوییم سوءظن نداشته باش، یعنی آثار بدگمانی را در عمل نشان نده یا حسن ظن داشته باش یعنی آثار نیک را نشان بده، این خلاف قاعده است، قرینه‌ای می‌خواهد.

اگر قرینه‌ای نباشد، باید احتمال اول را پذیرفت، بگوییم ظن روحی و روانی متعلق تحضیض و توبیخ و خطاب است، اما ترتیب آثار حسن ظن یا سوءظن نیست.

اما گفته شده است اینجا ما قرینه داریم، برای اینکه باید دومی را بگوییم، قرینه‌اش هم بحث اختیاریت و عدم اختیاریت است، به‌عنوان اولین قرینه است، پدیده علم و شناخت و ظن، پدیده انتخاب و اختیاری نیست.

بنابراین چون ظن و علم و قطع و امثالهم اختیاری نیست، تکلیف پذیر نیست.

علامه طباطبایی در اینجا می‌گویند که امر اختیاری نیست، مگر اینکه مقدماتش اختیاری باشد.

جواب این است که؛ علم و ظن و امثالهم، در مواردی امکان دارد که اختیاری نباشد، اما در مواردی هم اختیاری است، با مقدماتی می‌شود علم پیدا کرد یا علم پیدا نکرد، ظنی پیدا کرد یا ظنی پیدا نکرد.

مثلاً نمی‌داند باران می‌آید یا نمی‌آید، اینکه برود بیرون نگاه بکند، اختیار با اوست، می‌تواند علم پیدا بکند و می‌تواند علم پیدا نکند.

علومی که بشر کسب می‌کند، همه اختیاری هستند، برای اینکه مقدماتش به اختیار خودش است.

وقتی با واقع مواجه شد، به‌جایی می‌رسد که نمی‌تواند علم را نفی بکند، اما آن الامنتاع بالاختیار لا ینافی الاختیار است، فی‌الجمله ظن و علم و امثالهم اختیار پذیر هستند، برای اینکه مقدماتش اختیاری است.

1. - سوره نور، آیه 19 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره توبه، آیه 122 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره نور، آیه 12 [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره حجرات، آیه 10. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره بقره، آیه 46. [↑](#footnote-ref-5)